

فصلنامه علمی - پژوهشی «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» دانشگاه الزهراء(س)
سال سیزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۵، پیاپی ۳۱

DOI: [10.22051/TQH.2016.2519](https://doi.org/10.22051/TQH.2016.2519)

تبیین حدیث با قرآن کریم؛ امکان و مصادیق آن

علی اکبر کلانتری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۷/۲۷

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۳/۳

چکیده

رویکرد عمومی و تلقی رایج در میان دانشمندان اسلامی به خصوص محققان، مفسران و فقیهان، همواره این بوده که این حدیث است که می‌تواند مبین و مفسر قرآن باشد و از این‌فای این نقش توسط قرآن نسبت به حدیث، غفلت شده است و این در حالی است که با واکاوی آیات مرتبط با روایات، به این حقیقت دست می‌یابیم که در پاره‌ای موارد، می‌توان وضعیت و مضامین روایات را نیز با بهره‌گیری از آیات تبیین نمود.

مصادیق مهم و قابل ذکر در این فرایند عبارتند از: تبیین صحت و سقم حدیث با قرآن، تخصیص، تفسیر و نسخ حدیث با قرآن و استدلال بر مضمون حدیث با قرآن.

واژه‌های کلیدی: قرآن کریم، حدیث، تبیین حدیث با قرآن.

۱. مقدمه

دانشمندان اسلامی مانند محدثان، مفسران، اصولیان و فقیهان، از دیر باز درباره تبیین آیات قرآنی به ویژه تفسیر آن‌ها به وسیله حدیث، کم و بیش بحث کرده دیدگاه‌هایی ارائه نموده‌اند، برای نمونه آیه شریفه «يُؤْصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (نساء: ۱۱) را با حدیث معروف «لَا يَرِثُ الْقَاتِلُ» (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۷، ص ۱۴۲؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۲۰، طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۹، ص ۳۷۸، همو، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۱۹۴) تخصیص زده و در نتیجه به محروم بودن قاتل از ارث نظر داده‌اند. هم چنان که تخصیص یک آیه با آیه دیگر، کاری معمول در میان ایشان است و می‌توان برای آن، به تخصیص آیه «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره: ۲۲۸) با آیه «وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» (طلاق: ۴) مثال زد که نتیجه آن بروز تفاوت میان زنان مطلقه باردار با دیگر زنان در مسئله عدّه است.

هم چنان که تخصیص حدیث با حدیث نیز جای بحث به نظر نمی‌رسد و می‌توان برای آن به حدیث نبوی «لَا تَنْتَفِعُوا مِنَ الْمَيْتَةِ بِأَهَابٍ وَلَا عَصَبٍ» [از پوست و پی مردار استفاده نکنید] مثال زد که با حدیث نبوی «هَلَا أَخَذْتُمْ إِهَابَهَا فِدْبَعْتُمُوهَا فَانْتَفَعْتُمْ بِهِ» [چرا پوست مردار را برنداشتید تا پس از دباغی، مورد استفاده قرار دهید؟] قابل تخصیص است.

البته این دو حدیث تنها در منابع روایی اهل سنت یافت شد. (ر.ک: ابن حنبل، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۱۰، مسلم، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹۰، ابن ماجه، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱۹۴، ترمذی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۳۶، نسائی، ۱۳۴۸ق، ج ۷، ص ۱۷۵، زیعلی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۸۲، مبارکفوری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۳۲۸)

به هر حال آنچه شایسته است بحثی برای آن گشوده شود، امکان و چگونگی تبیین حدیث با قرآن است چرا که هیچ یک از عالمان به این موضوع توجه جدی نکرده و برای آن مبحثی نگشوده‌اند، هر چند در برخی کلمات ایشان به اشاراتی گذرا به این موضوع برمی‌خوریم، برای نمونه علی بن حزم (د ۴۵۶ ق) آنگاه که از تفسیر، استثنا و تخصیص به‌عنوان «وجوه البیان» نام می‌برد، می‌نویسد: «این وجوه می‌تواند بالقرآن للقرآن، بالحدیث للقرآن، بالاجماع للقرآن، بالحدیث، بالحدیث للحدیث و بالاجماع المنقول للحدیث باشد». (ابن حزم، ۱۳۴۵ ق، ج ۱، ص ۷۲)

ابوحامد غزالی (د ۵۰۵ ق) نیز در باب نسخ، مبحثی کوتاه با این عبارت شروع می‌کند: *يَجُوزُ نَسْخُ الْقُرْآنِ بِالسُّنَّةِ وَ السُّنَّةِ بِالْقُرْآنِ* (غزالی، بی‌تا، ص ۹۹) فخر الدین رازی (د ۶۰۶ ق) نیز که در بسیاری موارد به تفصیل سخن می‌گوید، ضمن بحث تخصیص به‌اختصار می‌نویسد: *تَخْصِصُ السُّنَّةِ الْمُتَوَاتِرَةِ بِالْكِتَابِ جَائِزٌ*. (رازی، ۱۴۱۲ ق، ج ۳، ص ۷۸)

و در میان عالمان شیعه به آیت الله خویی برمی‌خوریم که ضمن مبحث نسخ، سخن از امکان تخصیص برخی از احادیث با برخی از آیات به میان می‌آورد. (خویی، ۱۴۱۸ ق، ص ۲۹۲)

گفتنی است فخر رازی، بی‌آنکه از اسامی مخالفان تبیین سنت با قرآن نام ببرد، می‌نویسد: *إِحْتِجَّوْا بِقَوْلِهِ تَعَالَى: لُتَّبِينَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ*. (رازی، همان) مقصود وی آن است که این اشخاص به منظور تثبیت مدعای خود به آیه شریفه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴) «و ما به سوی تو قرآن را انزال کردیم تا [بدین وسیله] آنچه به سوی مردم فرو فرستاده شده است را تبیین نمایی». استدلال کرده‌اند با این تحلیل که به موجب این آیه، توضیح و بیان آیات به پیامبر (ص) واگذار شده و این کار، با سخن آن حضرت محقق می‌شود. بنابراین مفاد آیه، امکان و جواز تبیین قرآن با سنت است نه برعکس.

پاسخ این برداشت آن است که آیه مزبور بیش از این نمی‌رساند که پیامبر (ص) می‌تواند تبیین و روشن‌گر مضامین آیات باشد، ولی به هیچ وجه امکان تبیین برخی از روایات به وسیله برخی از آیات را نفی نمی‌کند، به خصوص با توجه به آیه شریفه: «وَتَزَكِّيْنَا

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹) «و ما بر تو قرآن فرو فرستادیم که روشنگر هر چیز است». و بی تردید گستردگی تعبیر «کل شیء» شامل هر چیزی از جمله حدیث می‌شود که در پیوند با دین و هدایت مردم باشد.

چنان که علامه طباطبایی در ذیل آیه می‌نویسد: إِنَّ الْمُرَادَ بِكُلِّ شَيْءٍ كُلِّ مَا يَرْجَعُ إِلَى أَمْرِ الْهَدَايَةِ مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ فِي إِهْتِدَائِهِمْ مِنَ الْمَعَارِفِ الْحَقِيقِيَةِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِالْمَبْدَأِ وَالْمَعَادِ وَالْأَخْلَاقِ الْفَاضِلَةِ وَالشَّرَائِعِ الْإِلَهِيَةِ وَالْقِصَصِ وَالْمَوَاعِظِ فَهُوَ تِبْيَانٌ لِدَلِّكَ كَلِمَةٍ. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۳۲۴)

«مراد از «کل شیء» هر چیزی است که به امر هدایت برگردد و مردم در این زمینه بدان محتاج باشند، یعنی معارف حقیقی مربوط به مبدأ و معاد، اخلاق فاضله، احکام الهی، قصه‌ها و مواعظه‌ها. قرآن، بیانگر همه اینهاست».

این مقاله در صدد است موضوع تبیین حدیث با قرآن را برای نخستین بار و به طور جامع بررسی کند و در ذیل عناوینی چند، به واکاوی مصادیق و نمونه‌های آن پردازد، هر چند برخی از محورهای این بحث مانند آنچه در ذیل عنوان نخست طرح می‌شود کم و بیش مورد توجه برخی عالمان واقع شده.

۲. تبیین صحت و سقم حدیث با قرآن

در بسیاری از روایات که از آن‌ها به «اخبار عرض» تعبیر می‌شود، از ضرورت عرضه داشتن احادیث بر قرآن - در صورت مشکوک بودن آنها یا به گونه مطلق - سخن به میان آمده است. می‌توان این روایات را به دو دسته کلی تقسیم نمود: دسته نخست روایاتی که بر لزوم کنار نهادن احادیث نا موافق با قرآن تأکید می‌ورزد مانند روایتی که آن را شیخ کلینی با سند خود از ایوب بن راشد و او از امام صادق (ع) چنین نقل می‌کند: مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرَفٌ. (کلینی، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۶۹، نیز ر.ک: حرعاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۷، ص ۱۱۰) «هر حدیثی که با قرآن، موافق نباشد، باطل و دور ریختنی است».

و دسته دوم روایاتی که احادیث موافق با قرآن را مورد قبول و احادیث مخالف با آن را مردود می‌شمارد مانند نمونه ذیل که آن را شیخ کلینی با سند خود از هشام بن حکم و

او از امام صادق (ع) نقل می کند: خَطَبَ النَّبِيُّ (ص) بِمِنَى فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ. (کلینی، همان، نیز ر.ک: حرعاملی، همان، ص ۱۱۱) «پیامبر (ص) در سرزمین منا خطبه ای ایراد نمود و [ضمن آن] فرمود: مردم! آنچه از قول من به شما می رسد و با کتاب خدا موافق است، بدانید آن سخن من است و آنچه به شما می رسد و مخالف با کتاب خدا است، سخن من نیست».

البته چنان که می دانیم آیات قرآن، بر بطن بلکه بطون فراوان مشتمل است و از سویی، آگاهی و احاطه بر این بطون، برای غیر معصوم (ع) دشوار و حتی در بسیاری موارد، ناممکن است و بر همین اساس، احراز موافق بودن مضمون یک حدیث با قرآن، کاری بس دشوار به نظر می رسد و این در حالی است که می توان با مقداری اشراف بر محتوا و مضامین ظاهری قرآن، به مخالف نبودن احادیث با آن پی برد.

به نظر می رسد همین امر موجب شده بسیاری از عالمان اصول در مبحث تعارض، به مخالف نبودن حدیث با قرآن بسنده کنند و حتی برخی، آنان را در این زمینه متفق القول دانسته اند. (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۵۰۶)

به هر حال برای روشن تر شدن این بحث می توان به اخباری در منابع اهل سنت اشاره کرد که بر اساس مدلول آن ها، خداوند در روز قیامت با چشمان ظاهر قابل مشاهده شدن است. در صحیح بخاری به نقل از جریر آمده است: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) فَنَظَرُ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبِّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ. (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۸، ص ۱۷۹) «ما در شبی که قرص ماه کامل بود پیش پیامبر (ص) نشسته بودیم، آن حضرت به ماه نگریسته فرمود: شما به زودی پروردگارتان را خواهید دید آن چنان که این قرص ماه را می بینید».

به نقل از ابو هریره می خوانیم: إِنَّ نَاسًا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: هَلْ تُمَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ. (نجمی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۳۳) «گروهی از مردم به رسول خدا (ص) عرض کردند: آیا ما روز قیامت، پروردگاران را می بینیم؟ فرمود: آیا در (دیدن) خورشید که ابری هم مانع آن نباشد، بحث و گفتگو می کنید؟ گفتند: خیر، فرمود: خدا را [همین گونه] می بینید».

این گونه احادیث و به طور کلی هر گفتار و بیانی که مستلزم جسم دانستن خدا باشد، غیر قابل پذیرش است زیرا افزون با نامعقول بودن آن‌ها،^۱ در تنافی آشکار با مضامین قرآنی در نفی رؤیت خدا است. از جمله آن جا که به طور صریح می فرماید: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ (انعام: ۱۰۳) «چشم‌ها او را نمی بینند و او چشم‌ها را می بیند» این مضمون در روایات منقول از ائمه معصوم علیهم السلام نیز مورد تاکید قرار گرفته است، از جمله به نقل از امام حسین (ع) می خوانیم: سُئِلَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قِيلَ لَهُ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: وَ كَيْفَ أَعْبُدُ مَنْ لَمْ أَرَهُ لَمْ يَرَهُ الْعَيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيَانِ وَ لَكِنْ رَأَتْهَا الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ ... فَلَا يُغْرَنُكَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُرَى بِالْبَصْرِ (خزاز قمی، ۱۴۰۱ق، ص ۲۶۱) «به امیر المؤمنین گفته شد: ای برادر رسول خدا! آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: (آری) پس چگونه می پرستم کسی را که ندیده ام؟! چشمان ظاهری، او را آشکارا ندیده اند ولی قلب‌ها، با حقائق ایمان او را دیده اند ... بنابراین، سخن کسی که می پندارد خداوند با چشم ظاهری دیده می شود، تو را نفریبد».

۳. تخصیص حدیث با قرآن

از کلمات برخی از اصولیان اهل سنت استفاده می شود که تخصیص عموم حدیث به وسیله خاص قرآنی، مورد مخالفت شماری از ایشان است (شیرازی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰۴، آمدی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۲۱) و از همین کلمات استفاده می شود که تنها دلیل این گروه آیه شریفه وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (نحل: ۴۴) است که چگونگی استدلال و نیز پاسخ آن گذشت. در مقابل از سوی موافقان این امر، دو عبارت ذیل به عنوان دلیل ابراز شده است که به نظر می رسد هر دو پذیرفتنی است.

۱- ان الكتاب مَقْطُوعٌ بِصَحْهِ طَرِيقِهِ وَ السَّنَةِ غَيْرُ مَقْطُوعٍ بِطَرِيقِهَا، فَاذَا جَاَزَ تَخْصِیصُ الْكِتَابِ بِه فَتَخْصِیصُ السَّنَةِ بِه أُولَى. (شیرازی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰)

۱- قابل رؤیت و جسم دانستن خدا، بدان جهت نامعقول است که این امر، مستلزم قرار گرفتن او در جهت و مکانی معین و در نتیجه محدود دانستن او است، امری که نامتناهی بودن مفهوم واجب الوجود آن را نفی می کند.

مقصود آن است که عمل تخصیص، نوعی تصرف در مدلول عام و بنابراین نیازمند دلیل است و از سوی دیگر، بنابر دلیل هایی که در جای خود اقامه شده، می توان عام قرآنی که قطعی السند است را به وسیله حدیث خاص که از جهت سند، غیر قطعی است، تخصیص زد. بنابراین تخصیص حدیث عام بوسیله خاص قرآنی، به طریق اولی ممکن است.

ج ۲، ص ۳۲۱) ۲- سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِنْ الْأَشْيَاءِ، فَكَانَتْ دَاخِلَةً تَحْتَ الْعُمُومِ. (آمدی، ۱۴۰۳ق،

مقصود آن است که تعبیر «کل شی» در آیه شریفه وَتَزَكُّوا لِكُلِّ شَيْءٍ (نحل: ۸۹) به دلیل عام بودنش، شامل حدیث و سنت رسول خدا(ص) نیز می شود، بنابراین می تواند مشمول تبیین و روشن گری قرآن که تخصیص نیز از مصادیق آن است باشد.

به هر حال ابن حزم، برای این قسم تبیین به حدیثی از پیامبر (ص) مثال می زند که در منابع ایشان چنین گزارش شده است: أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ... (ابن حنبل، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۵، بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۱۱، دارمی، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۸، نسائی، ۱۳۴۸ق، ج ۷، ص ۸۱) «من دستور یافته ام با مردم بجنگم تا آنگاه که وحدانیت خدا و رسالت محمد را به زبان آورند».

از نظر وی، حدیث فوق، با سخن خدای تعالی: ... فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ. (توبه: ۵) «پس اگر توبه کرده و نماز را بر پای داشتند و زکات دادند آنان را رها کنید.» تخصیص خورده است. (ابن حزم، ۱۳۴۵ق، ج ۲، ص ۳۲۱)

ولی پیدا است که مقصود از «الناس» در این حدیث، کافران و مشرکان و نه همه مردم است و حال آنکه افراد مورد نظر در آیه با ویژگی های یاد شده، جز گروهی مسلمان نیستند، بنابراین از تحت عام، خروج موضوعی دارند و باید آن را تخصیص نامید نه تخصیص.

به نظر می‌رسد مثال مناسب برای این بحث، حدیث «المُسلِمونَ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُم» است که به گفته آیت الله خویی، شماری از اهل سنت آن را ناسخ آیه «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلِ الحُرِّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنثیٰ بِالْأُنثیٰ» دانسته‌اند.^۱ مقصود از نسخ آن است که به موجب آیه قصاص، نمی‌توان شخص آزاد را در برابر برده قصاص کرد، ولی مفاد حدیث فوق آن است که مسلمانان، به لحاظ جان برابرند و می‌توان آزاد را در برابر برده قصاص نمود. آیت الله خویی در اشکال برایشان به این نکته اشاره می‌کند که حدیث مورد بحث، از مدلولی عام برخوردار است و بنابراین باید آیه که از مدلولی خاص برخوردار است را نه ناسخ بلکه مخصَّص آن قرار داد. (خویی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۹۲)

۴. تفسیر حدیث با قرآن

آنچه بیشتر در میان مفسران و متخصصان علوم قرآنی، آشنا است تفسیر آیات قرآنی به کمک روایات است و چنان‌که می‌دانیم این امر، زمینه ساز نگارش تعداد معتنا بهی کتاب در زمینه تفسیر اثری شده است. ولی در این میان گاه به روایاتی نیز برمی‌خوریم که مضامین آن‌ها به وسیله آیات تفسیر شده است. دو نمونه ذیل از این قبیل است.

۱- در بسیاری از روایات، به اجمال سخن از گناهان کبیره به میان آمده و گاه به پیامدهای ارتکاب ویا آثار اجتناب از آن‌ها اشاره شده است. برای مثال از امام کاظم (ع) نقل است که فرمود: «مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ کَانَ وَضُوؤُهُ ذَلِکَ کَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِی نَهَارِهِ مَا خَلَا الْکَبَائِرَ وَ مَنْ تَوَضَّأَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ کَانَ وَضُوؤُهُ ذَلِکَ کَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِی لَیْلِهِ اِلَّا الْکَبَائِرَ». (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۰، نیز ر.ک: حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۷۶)

۱- این حدیث، افزون بر عبارت یاد شده، با عبارت های دیگر نیز نقل شده است، از جمله: الْمُؤْمِنُونَ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُم، الْمُسْلِمُونَ يَدُّ عَلَىٰ مَنْ سِوَاهُمْ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ (ر.ک: ابن حنبل، بی تا، ج ۱، ص ۵۶۶، ابن ماجه، بی تا، ج ۲، ص ۸۵۹، شافعی، بی تا، ص ۵۶۶، هیشمی، ۱۴۰۸ق، ج ۶، ص ۲۹۲، عسقلانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۳)

«هر کس برای نماز مغرب وضو بگیرد، وضوی او، کفاره گناهانی است که در آن روز انجام داده به جز گناهان کبیره و هر کس برای نماز صبح وضو سازد، وضویش، کفاره گناهانی است که در آن شب مرتکب شده به جز گناهان کبیره».

و به نقل از امام باقر (ع) می خوانیم: مَنْ حَمَلَ أَخَاهُ الْمَيِّتَ بِجَوَانِبِ السَّرِيرِ الْأَرْبَعَةِ مَحَا اللَّهُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً مِنَ الْكَبَائِرِ. (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۶۲، نیز ر.ک: حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۵۴) «هر کس، جنازه برادر (مسلمان) خود را از چهار جانب تابوت بردوش گیرد، خداوند چهل گناه کبیره او را محو نماید».

و بسیاری از محدثان شیعه و سنی این حدیث را از پیامبر (ص) گزارش کرده اند که فرمود: إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي و یا فرمود: ذَخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي (ر.ک: صدوق، همان، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۳۶، همو، ۱۳۹۸ق، ص ۴۰۷، حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۳۳۴، مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۲۹۹، ابن حنبل، بی تا، ج ۳، ص ۲۱۳، ابن ماجه، بی تا، ج ۲، ص ۱۴۴، ابوداود، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۴۲۱) «شفاعتم را برای کسانی از امتم که مرتکب گناهان کبیره شده اند، ذخیره کرده ام».

در برخی از روایات، این تعبیر تا حدودی تبیین شده است. از جمله به نقل از امام صادق (ع) می خوانیم: أَلَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ. (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۲۷۶، طوسی ۱۳۶۵ش، ج ۶، ص ۲۴۱، همو، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۱۲، حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۲۱۵، نیز ر.ک: نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۳۵۴) «کبائر، گناهانی است که خدای عزوجل آنها را موجب آتش دانسته است».

ولی تبیین روشن تر و جامع تر این گناهان، کاری است که توسط امام صادق (ع) با بهره گیری از آیات قرآن انجام شده است. شیخ کلینی با سند خود از عبدالعظیم حسنی و او از امام جواد (ع) نقل می کند که فرمود: روزی عمرو بن عبید به حضور امام صادق (ع) رسیده از ایشان خواست با استفاده از آیات قرآنی، گناهان کبیره را برای وی تبیین نماید. حضرت فرمود:

بله عمرو! بزرگ ترین گناه کبیره، شرک به خدا است چون می فرماید: وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، (یوسف: ۸۷) پس از آن، یاس و نومیدی از رحمت خدا است چون خدای عزوجل می فرماید: وَلَا يَتَّيْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ. (اعراف: ۹۹)

و از گناهان کبیره، عقوق والدین است زیرا خدای سبحان عاق والدین را جبار و شقی قرار داده. (مریم: ۳۲) و کشتن انسانی که خدا کشتن او را حرام کرده مگر این که از روی حق باشد، زیرا در مورد قاتل انسان بی گناه می فرماید: فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا. (نساء: ۹۳) و افترا زندگان به زن پاک دامن زیرا خدا در مورد این افراد می فرماید: لِعُنُوتٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. (نور: ۲۳) و خوردن مال یتیم زیرا خدا می فرماید: إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا. (نساء: ۱۰). و فرار از میدان جنگ به دلیل این که خدا می فرماید: وَمِنْ يُؤْلِمِهِمْ يَوْمَئِذٍ إِلَّا دُبرُهُ مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحِيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَسِيرُ. (انفال: ۱۶) و ربا خواری، زیرا خدای عزوجل می فرماید: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ. (بقره: ۲۷۵) و سحر و جادوگری، به دلیل این که خدای عزوجل می فرماید: وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ. (بقره: ۱۰۶)

و عمل زنا، زیرا خدای عزوجل می فرماید: وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مَهَانًا. (فرقان: ۶۸). و سوگند دروغ آلوده به گناه، چون خدای عزوجل می فرماید:

الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ. (آل عمران: ۷۷) و خیانت کاری در اموال (غلول) زیرا خدای عزوجل می فرماید: وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (آل عمران: ۱۶۱) و خودداری از پرداخت زکات واجب، زیرا خدای عزوجل می فرماید: فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ. (توبه: ۳۵)

و کتمان شهادت، زیرا خدای عزوجل می فرماید: فَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثَمٌ قَلْبُهُ. (بقره: ۲۸۳) و شراب خواری، زیرا خدای عزوجل از آن نهی کرده همان گونه که از پرستش بتان نهی فرموده (مانده: ۹۰)... و عهد شکنی و قطع رحم، زیرا خدای عزوجل می فرماید: لَهُمُ الْعَنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ. (غافر: ۵۲)

در پایان این حدیث آمده است: عمرو بن عبید (با دیدن تسلط و آگاهی امام صادق(ع) نسبت به آیات و مضامین قرآنی) از آن جا رفت در حالی که می گریست و ناله کنان می گفت: هَلْكَ مَنْ قَالَ بِرَأْيِهِ وَ نَازَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ. (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۲۸۵-۲۸۸. نیز ر.ک: صدوق، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۷) «هر کس با (استبداد و ورزیدن بر) دیدگاه خود، سخن گوید و با شما (اهل بیت) در فضل و دانش، منازعه نماید هلاک گردد».

چنان که پیدا است این کار امام (ع) از نمونه های تبیین حدیث با قرآن است، هر چند که از منظری دیگر، می توان آن را از مصادیق تبیین حدیث با حدیث نیز محسوب داشت. نمونه دوم که در پی می آید نیز از همین قبیل است.

۲- در شماری از روایات، به اجمال بر ادای زکات و پرداخت آن به مستحقان واقعی اش تأکید شده ولی این که این مستحقان، چه کسانی اند تبیین نشده، برای مثال علی بن عقبه در نقل حدیثی از امام کاظم (ع) می گوید: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ أَخْرَجَ زَكَاتَ مَالِهِ تَامَةً فَوَضَعَهَا فِي مَوْضِعِهَا لَمْ يُسْأَلْ مِنْ أَيْنَ اِكْتَسَبَ مَالَهُ. (کلینی، همان، ج ۳، ص ۵۰۴، صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹، همو، ۱۳۶۴ش، ص ۴۶) «هر کس زکات مالش را به طور کامل بیرون کند و آن را در جای (صحیح) خود قرار دهد، از او پرسیده نمی شود مال خود را از کجا به دست آورده».

و در برخی از این روایات، تنها به گروهی از مستحقان زکات اشاره شده، مانند روایت ذیل که آن مبارک عقر قوقی از امام رضا (ع) نقل می کند: إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ الزَّكَاةَ قُوتًا لِلْفُقَرَاءِ وَ تَوْفِيرًا لِأَمْوَالِهِمْ. (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۳، ص ۴۹۸، برقی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۳۱۹، صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴، حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۲۱۱) «خداوند زکات را به منظور تامین قوت فقیران و افزایش اموال آنان قرار داد».

این ابهام سبب شده است برخی از راویان، از مصادیق دقیق این مستحقان پرس و جو کنند، مانند سماعه که در قالب حدیثی مضموم می گوید: سَأَلْتَهُ عَنِ الزَّكَاةِ لِمَنْ يَصْلَحُ أَنْ يَأْخُذَهَا؟ «از امام پرسیدم، چه کسی، شایستگی دریافت زکات دارد؟» و امام، با تکیه بر قرآن، به معرفی مستحقان آن می پردازد: هِيَ لِلذَّيْنِ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ

وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَهُ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ. (طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۴، ص ۴۸، عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۹۰) «زکات، از آن کسانی است که خدا در کتاب خود نام برده است، یعنی فقیران، مسکینان، دست اندر کاران گردآوری آن، دل جویی شدگان، برای (آزادی) بردگان، بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان» و در برخی روایات، نخست به بیان اجمالی این مستحقان و سپس با بهره گیری از قرآن، به بیان تفصیلی آنان، پرداخته شده.^۱

۵. نسخ حدیث با قرآن

با توجه به این که ناسخ تبیین کننده منسوخ و روشن کننده محدوده زمانی آن است:^۲ نباید در این که مضمون یک حدیث با آیه ای از قرآن نسخ شود درنگ نمود. به دیگر سخن، همان گونه که تبیین، به شیوه تخصیص، تفسیر و مانند آن متصور است، از راه بیان ناسخ نیز امکان پذیر است و بنابراین اعلام به سر رسیدن زمان عمل به یک حکم نیز می تواند از مصادیق «کل شیء» در آیه شریفه وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ (نحل: ۸۹) باشد. با این حال، ظاهر برخی کلمات آن است که برخی با این قسم تبیین مخالف کرده اند، (ر.ک: شیرازی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۷۳، سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۷۶، غزالی، بی تا، ص ۹۹، رازی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۷۸) و برای این منظور به دو وجه ذیل استدلال نموده اند.

۱- استفاد از آیه شریفه وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ، (نحل: ۴۴) آن است که سخن و سنت پیامبر (ص)، مبین قرآن است و از آن جا که ناسخ، مبین منسوخ است، پس اگر قرآن، ناسخ سنت باشد لازمه این سخن آن است که قرآن نیز مبین سنت

۱- مانند روایت ذیل که آن را صاحب وسائل، از رساله محکم و متشابه سید مرتضی و او از تفسیر نعمانی و او از امام علی (ع) گزارش می کند: و أَمَا وَجْهُ الصَّدَقَاتِ فَانَّمَا هِيَ لِأَقْوَامٍ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْأَمَارَةِ نَصِيبٌ وَلَا فِي الْعِمَارَةِ حِظٌّ وَلَا فِي التِّجَارَةِ مَالٌ وَلَا فِي الْأَجَارَةِ مَعْرِفَةٌ وَقُدْرَةٌ ففرض الله في أموال الأغنياء ما يقوتهم و يقومهم به أودهم ثم بين سبحانه لمن هذه الصدقات، و قال إنما الصدقات للفقراء والمساكين (حرّ عاملي، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۲۱۳)

۲- برخلاف مخصص و مقید که اولی، محدوده عام را به لحاظ افراد دومی، محدوده مطلق را به لحاظ احوال و صفات مشخص می کند.

باشد و بازگشت این سخن به آن خواهد بود که هریک از قرآن و سنت، مبین دیگری باشد. (ر.ک: رازی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۳۴۳)

پاسخ این سخن آن است که مستفاد از آیه فوق، بیش از این نیست که یکی از شئون پیامبر (ص) و از فواید سنت او، تبیین آیات قرآن در مواقع نیاز است. و اما این که سخن او، همیشه مبین و قرآن، همواره مبین باشد، از آیه استفاده نمی‌شود، به دیگر سخن، تاکید آیه بر مبین بودن پیامبر (ص) به صورت قضیه مهمله است و نه بصورت قضیه محصوره و بنابراین نافی آن نیست که قرآن هم در برخی موارد، مبین سنت باشد و چنان که پیشتر گذشت، آیه وَتَزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ (نحل: ۸۹)

نیز تایید کننده این برداشت است و بدیهی است کسانی که منسوخ شدن آیات به وسیله احادیث را مجاز می‌دانند، می‌توانند بر این برداشت، تاکید بیشتری کنند چرا که از نگاه ایشان، قرآن می‌تواند به طریق اولی، ناسخ حدیث باشد.

۲- اگر سنت پیامبر (ص) با قرآن نسخ شود، مردم می‌پندارند سبب این کار، نارضایتی خدا از سنت او بوده و در نتیجه، آحاد جامعه از او رویگردان شده او را اطاعت نکنند و این امر در تناقض با غرض بعثت و ناسازگار با آیه وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (نساء: ۶۴) خواهد بود. (ر.ک: آمدی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۱۵۱)

باید گفت این گونه سخنان، از کسانی صادر می‌شود که از یک واقعیت روشن غفلت کرده‌اند و آن این که مفاد آياتی مانند وَمَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم: ۳) إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ (یونس: ۱۵) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ، (حاقه: ۴۴) آن است که پیامبر (ص) چیزی از خود نمی‌گوید و سنت آن حضرت، ریشه در وحی دارد، تا آنجا که می‌توان آن را به منزله وحی دانست. این قرابت و همانندی به حدی است که برخی، قرآن را «وحی متلو» و سنت را «وحی غیر متلو» دانسته‌اند. (آمدی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۲۱)

حتی کسی مانند ابوبکر سرخسی، این واقعیت را مبنای استدلال بر جواز نسخ سنت با قرآن قرار داده و نوشته است: فَإِذَا جازَ نَسْخُ السَّنَةِ بِوَحْيٍ غَيْرِ مَتْلُوٍّ فَلَأَنْ يَجُوزَ نَسْخُهَا بِوَحْيٍ مَتْلُوٍّ كَانَ أَوْلَىٰ. (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۷۶) مقصود وی آن است که چون از نگاه ما

«نسخ سنت با سنت» ممکن است، بنابراین «نسخ سنت با قرآن» به طریق اولی ممکن خواهد بود. باید گفت افزون بر این نکته، بهترین دلیل بر امکان این قسم تبیین، وقوع آن در شریعت اسلامی است. در ادامه با نمونه‌هایی از آن آشنا می‌شویم.

۱- به گفته جصاص، پیامبر (ص) پس از آمدن به مدینه، به مدت چند ماه به طرف بیت المقدس نماز می‌خواند تا این که این سنت، با آیه ... قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ (بقره: ۱۴۹) نسخ گردید. (جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۲۲)

ممکن است گفته شود نماز خواندن حضرت به طرف بیت المقدس نیز براساس قرآن، یعنی آیه: اللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ (بقره: ۱۱۵) بوده است، بنابراین مثال مزبور، از قبیل نسخ قرآن با قرآن خواهد بود. ولی پر واضح است که مفاد آیه مزبور، تخییر در انتخاب جهت است و تعین در نماز گزاری به سوی بیت المقدس ندارد، بلکه اساسا آیه، فراتر از بحث قبله و در مقام بیان این حقیقت توحیدی است که خدا، محدود به جهت و مکان نیست و سر تا سر عالم، عرصه حضور او است.

۲- نیز به نوشته وی در صدراسلام، بر پایه روایات و سنت نبوی، خوردن و آشامیدن و آمیزش با همسران در شب‌های ماه رمضان پس از خوابیدن، قدغن بود تا این که آیه أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ (بقره: ۱۸۷) نازل شد. (جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۲۲)

۳- براساس روایتی که شیخ طوسی، با سند خود از زراره و او از امام باقر (ع) نقل می‌کند: روزی عمر بن خطاب، صحابیان پیامبر (ص) از جمله علی (ع) را جمع نمود و از آنان پرسید: دیدگاه شما درباره مسح بر روی کفش (به هنگام وضو) چیست؟ مغیره بن شعبه برخاست و گفت من دیدم رسول خدا (ص) بر روی کفش مسح نمود. در این هنگام علی (ع) فرمود: آیا این کار را پیش از فرود آمدن سوره مائده انجام داد یا پس از آن؟ و چون مغیره، ابراز بی اطلاعی کرد، حضرت فرمود: سَبَقَ الْكِتَابُ الْخُفَّيْنِ، سوره مائده دو یا سه ماه پیش از وفات پیامبر (ص) فرود آمد. (طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۳۶)

مقصود حضرت آن است که آیه ۶ از سوره مائده که براساس آن، مسح بر پا در هنگام وضو لازم شمرده شده، نسخ کننده سنت نبوی است که براساس آن‌ها، مسح بر کفش‌ها نیز جایز است.

نسخ شدن حکم مزبور به وسیله آیه وضو، در میان اهل سنت نیز مطرح و تاحدودی مشهور است. در تفسیر قرطبی آمده است: *إِنَّ الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَيْنِ مَنْسُوخٌ بِآيَةِ الْوُضُوءِ* (قرطبی، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۹۳) ابن رشد نیز پس از اشاره به روایاتی که به موجب آن‌ها، مسح بر خفین جایز بوده است می نویسد: *إِنَّ آيَةَ الْوُضُوءِ نَاسِخَةٌ لِتِلْكَ الْأَثَارِ وَهُوَ مَذْهَبُ ابْنِ عَبَّاسٍ* (ابن رشد، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۹، نیز ر.ک: کاشانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۸) «آیه وضو نسخ کننده آن روایات است و نظر ابن عباس نیز همین است».

۴- ابن ابی الحدید در توضیح عبارت *وَاجِبٌ فِي السَّنَةِ أَخْذُهُ وَ مُرْخَصٌ فِي الْكِتَابِ* ترکه از امام علی (ع) (سیدرضی، ۱۳۷۹ش، ص ۳۶. خطبه ۱) که ضمن بیان اقسام احکام الهی ایراد شده و گویای امکان تغییر در آن‌ها است، به این مثال اشاره می کند که بر اساس حدیث، روزه روز عاشورا واجب بوده، سپس با آیات دلالت کننده بر وجوب روزه رمضان نسخ گردیده است، (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۲۲) فخرالدین طریحی نیز در اشاره به این نکته می نویسد: *حَدِيثُ شَهْرِ رَمَضَانَ نَسَخَ كُلَّ صَوْمٍ* (طریحی، بی تا، ج ۳، ص ۴۴۴) البته آگاهی از صحت و سقم و مدلول حدیث روزه عاشورا و نیز موضع عالمان شیعه در خصوص آن، نیازمند بررسی است.

۵- شهید اول ضمن احکام مربوط به مساجد می نویسد: «ورود به مساجد برای هیچ یک از مشرکان جایز نیست به طور مطلق و چنانچه از سوی شخص مسلمان، اذن ورود دریافت نماید، این اذن، فاقد اعتبار است، زیرا مانع ورود کافر، نجاست او است و دلیل بر نجاست وی، آیه قرآن است. و این سخن پیامبر (ص) که «هر کس وارد مسجد شود، ایمن خواهد بود.»^۱ با آیه مزبور نسخ شده است. (شهید اول، ۱۲۷۲ق، ص ۱۵۸)

مقصود شهید آن است که آیه *إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ* (توبه: ۲۸) به گونه مطلق، یعنی اعم از این که مسلمانان به مشرکان، اذن ورود بدهند یا خیر، بر ممنوعیت ورود آنان به مسجد دلالت می کند بنابراین ناسخ حدیث مزبور خواهد بود.

البته پیدا است که می توان بر مبنای قواعد اصول، آیه فوق را مخصّص حدیث یاد شده نیز دانست و می دانیم چنانچه مورد، از موارد دوران بین نسخ و تخصیص باشد، تخصیص، رجحان خواهد داشت، زیرا امری است رایج و فراوان و سهل المؤمنه، بر خلاف نسخ که به ندرت یافت می شود و تحقق آن، نیازمند دلیل قطعی است.

۶. استدلال بر حدیث با قرآن

در پاره ای موارد، معصوم (ع) سخنی بر زبان جاری می کند سپس جهت تبیین و تثبیت آن در ذهن شنونده، به آیه یا آیاتی از قرآن استناد و استدلال می کند. می توان بر این قسم، از نمونه های ذیل یاد کرد.

۱- از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند: *تَفَقَّهُوا فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ أَعْرَابِيٌّ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ... لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ*. (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۳۱، عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۱۱۸) «تفقه کنید زیرا هر کس از شما تفقه نکند، اعرابی (و در زمره جاهلان) است، چنانکه خداوند در کتاب خود می فرماید.

برحسب این گفتار، معصوم (ع) در ابتدا دستور به فراگیری دین و فهم آن می دهد و لزوم این کار را گوشزد می کند و سپس از بخشی از سخن خداوند در آیه نفر، (توبه: ۱۲۲) به عنوان دلیلی بر این تاکید و اهتمام یاد می نماید. البته چنان که می دانیم در پیوند با این آیه، جهات و مباحث دقیق اصولی مطرح است، ولی به حسب ظاهر آنچه در روایت فوق مدنظر است، دلالت آیه بر اهمیت و ضرورت تفقه در دین است.

۲- بر اساس روایات فراوان، اعمال و رفتار روزانه ما بر پیامبر (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام، عرضه می شود و چیزی از کارهای خیر و شرّ ما از ایشان پنهان نمی ماند و در برخی

از این روایات، به منظور پروراندن این باور، به اموری نیز استدلال شده است. برای نمونه در روایتی از شیخ صدوق آمده است:

قالَ النَّبِيُّ (ص) حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ وَ مِمَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟
فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) أَمَا حَيَاتِي فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: وَ مَا كَانَ اللَّهُ يُعَذِّبُهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ أَمَا
مُفَارَقَتِي أَيَاكُمْ فَإِنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعَرِّضُ عَلَيَّ كُلَّ يَوْمٍ، فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنٍ اسْتَزَدْتُ اللَّهَ لَكُمْ وَ
مَا كَانَ مِنْ قَبِيحٍ اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ لَكُمْ. (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۹۱. نیز ر.ك: حرعاملی،
۱۴۰۹ق، ج ۱۱، ص ۳۸۸) پیامبر (ص) فرمود: زندگی و حیات من برای شما خیر است،
مرگ و وفاتم (نیز) برای شما خیر است. از ایشان پرسیدند چگونه چنین چیزی ممکن
است؟ حضرت فرمود: اما زندگی ام برای شما خیر است زیرا خدای عز و جل می فرماید:
«و خداوند، مردمان را تا وقتی که تو در میانشان هستی عذاب نمی کند.» (انفال، ۳۳) و اما
مرگم برای شما خیر است چون کارهای شما، هر روز بر من عرضه می شود، اگر آنچه
انجام دهید، از جنس کارهای نیک باشد، از خدا می خواهم آن ها را برای شما افزایش دهد
و اگر از کارهای زشت باشد، از خدا برایتان طلب مغفرت می کنم».

کلینی نیز با سند خود از عبدالله بن ابان بن زیات نقل می کند که وی می گفت: قلتُ
للرضا (ع): أَدْعُ لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي! فَقَالَ: أَوْلَسْتُ أَفْعَلُ؟ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعَرِّضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ
وَلِيْلِهِ، قَالَ فَاسْتَغْظَمْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ لِي: أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: « وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ
عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ » قَالَ: هُوَ وَاللَّهِ عَلَيَّ بِنُ أَبِيطَالِبٍ (ع). (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱،
ص ۲۱۹-۲۲۰، نیز ر.ك: حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۲۳۸)

«به امام رضا (ع) عرض کردم: برای من و خانواده ام پیش خدا دعا کن! حضرت
فرمود(ص): مگر چنین نمی کنم؟ همانا کارهای شما، هر روز و شب بر من عرضه می شود،
عبدالله می افزاید: این سخن، بر من بزرگ (وسنگین) آمد، پس حضرت فرمود: آیا کتاب
خدای عز و جل را نخوانده ای که می فرماید: قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ وَ
الْمُؤْمِنُونَ. (توبه: ۱۰۵) به خدا سوگند! مقصود از مؤمنون، علی بن ابی طالب (ع) (و
فرزندان او) است».

۳- شیخ کلینی و عیاشی از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند که فرمود: *والله لو أن رجلاً صامَ النهارَ و قام الليلَ ثم لقی اللهَ بغيرِ ولائتنا لقیه غیرَ راضٍ أو ساخطٌ علیه، ثم قال: وذلك قولُ الله: «و ما منعهم أن تُقبلَ منهم نفقاتهم إلا أنهم کفروا بالله و برسوله...»* (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۸، ص ۱۰۷، عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۸۹)

«به خدا سوگند: اگر مردی روز را روزه بدارد و شب را به عبادت قیام کند ولی خدا را بدون ولایت ما دیدار کند، او را دیدار می کند در حالی که از او ناخشنود یا بر او خشمگین است، سپس فرمود: (دلیل بر) این امر سخن خدا است که فرمود: «چیزی جز کفرشان نسبت به خدا و پیامبرش، مانع از پذیرش هزینه کردهای مالیشان نشد». (توبه: ۵۴) مفاد ظاهری حدیث آن است که مشکل اعتقادی و محرومیت از ولایت اهل بیت پیامبر (ص) مانعی است بر سر راه پذیرش اعمال و آیه یاد شده نیز دلیلی است بر این واقعیت.

روایت ذیل از امام صادق (ع) نیز با همین رویکرد صادر شده است: *لا یضُرُّ معَ الایمانِ عملٌ ولا یَنفَعُ معَ الکفرِ عملٌ الا تری انه قال: و ما منعهم أن یقبلَ نفقاتهم الا أنهم کفروا بالله و برسوله.* (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۴۶۴، برقی، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۱۶۶)

۴- در تفسیر عیاشی آمده است که سفیان گفت: *قُلْتُ لابی عبدالله (ع): یَجُوزُ أن یُرکبَ الرجلُ نفسه؟ قال: نعم اذا اضطرَّ الیه، أما سمعت قول یوسف اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظٌ علیهم* (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۱۸۱، نیز ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۲، ص ۳۰۴) «از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا انسان می تواند خود را خالی از عیب و خوب معرفی کند؟ فرمود: در صورتی که به این کار اضطرار یابد بله، آیا سخن یوسف را نشنیده ای که (به عزیز مصر) گفت: مرا سرپرست خزائن این سرزمین قرار ده که من شخصی حفظ کننده و دانایم» (یوسف: ۵۵)

۵- نیز در تفسیر مزبور به نقل از امام باقر (ع) آمده است: *انَّ اللهَ قَضَى قَضَاءً حتماً لا یُنعم علی عبده بنعمه فسلبها اياه قبل أن یحدثَ العبدُ ذنباً یستوجبُ بذلک الذنبَ سلبَ تلک النعمه و ذلک قولُ الله: انَّ اللهَ لا یغیرُ ما بقومٍ حتی یغیروا ما بانفسهم.* (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۰۶)

«قضای حتمی خدا آن است که تا بنده اش، گناهی که موجب سلب نعمت می شود، مرتکب نشده، نعمت ارزانی داشته به او را سلب نکند و این (به دلیل) سخن خدا است که فرمود: خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نمی دهد تا آنگاه که خودشان وضع خود را تغییر دهند». (رعد: ۱۱)

نتیجه گیری

بر خلاف این تلقی رایج که همواره رابطه میان قرآن و حدیث، رابطه میان «تیین شونده» و «تیین کننده» است و به رغم این برداشت که نمی توان از مضامین قرآنی، در تبیین روایات و تشریح مفاد آنها بهره گرفت، گاه این رابطه، به عکس شده به نحوی که می توان در فهم بیشتر و بهتر مضامین روایی از قرآن استفاده کرد و آنچه از فراز قرآنی «لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» ظاهر می شود جز این نیست که از جمله شئون پیامبر (ص) و سنت او، تبیین مضامین وحیانی است، اما این که هیچ گاه قرآن، نسبت به سنت، چنین نقشی ایفا نکند، از آن استفاده نمی شود.

و حاصل آنکه نقش تبیین قرآن، منحصر به داوری در مورد صدور و عدم صدور حدیث نیست، بلکه گاه می توان در تفسیر و حتی تخصیص حدیث نیز از آن بهره گرفت، هم چنان که نقش آن در تبیین احادیث منسوخ و نیز استدلال بر محتوای آنها، قابل انکار نیست.

منابع:

- قرآن کریم.
- آمدی، علی بن محمد، (۱۴۰۳ق)، *الاحکام فی اصول الاحکام*، دمشق: المکتب الاسلامی
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید، (۱۴۰۴ق)، *شرح نهج البلاغه*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی
- ابن حزم، علی، (۱۳۴۵ق)، *الاحکام فی اصول الاحکام*، بی جا: انتشارات زکریا علی یوسف
- ابن حنبل، احمد، (بی تا)، *المسند*، بیروت: دارصادر

- ابن رشد، حفید، (۱۴۱۵ق)، **بداية المجتهد**، بیروت: دارالفکر
 - ابن ماجه، محمد(بی تا)، **السنن**، تحقیق محمدفوادعبدالباقي، بیروت: دارالفکر
 - ابوداود، سلیمان بن اشعث، (۱۴۱۰ق)، **السنن**، بیروت: دارالفکر
 - بخاری، محمدابن اسماعیل، (۱۴۰۱ق)، **صحیح بخاری**، بیروت: دارالفکر
 - برقی، احمدبن محمد، (۱۳۷۱ش)، **المحاسن**، قم: دارالکتب الاسلامیه
 - بیهقی، احمدبن حسین، (بی تا)، **السنن الکبری**، بیروت: دارالفکر
 - ترمذی، محمدبن عیسی، (۱۴۰۳ق)، **السنن**، بیروت: دارالفکر
 - جصاص، احمدبن علی، (۱۴۰۵ق)، **الفصول فی الاصول**، بی جا: بی تا
 - حاکم نیشابوری، محمدبن محمد، (۱۴۰۶ق)، **مستدرک الصحیحین**، بیروت: دارالمعرفه
 - حرعاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۹ق)، **وسائل الشیعہ**، قم: موسسه آل البیت علیهم السلام
 - خزاز قمی، علی بن محمد، (۱۴۰۱ق)، **کفایه الاثر**، قم: انتشارات بیدار
 - خوبی، سیدابوالقاسم، (۱۴۱۸ق)، **البیان فی تفسیر القرآن**، قم: دارالتقلین
 - دارمی، عبدالله بن بهرام، (بی تا)، **السنن**، دمشق: مطبعه الاعتدال
 - رازی، فخرالدین، (۱۴۱۲ق)، **المحصول فی علم اصول الفقه**، بیروت: موسسه الرساله
 - زیعلی، جمال الدین، (۱۴۱۵ق)، **نصب الرایه لاحادیث الهدایه**، قاهره: دارالحديث
 - سبحانی، جعفر، (۱۴۱۴ق)، **المحصول فی علم الاصول**، قم: موسسه امام صادق
 - سرخسی، محمدبن احمد، (۱۴۱۴ق)، **الاصول**، بیروت: دارالکتب العلمیه
 - سیدبن طاوس، (بی تا)، **سعد السعود**، قم: انتشارات دارالذخائر
 - سید رضی، (۱۳۷۹ش)، **نهج البلاغه**، ترجمه فیض الاسلام، تهران: موسسه چاپ و نشر
- تالیفات فیض
- شافعی، محمدبن ادريس، (بی تا)، **اختلاف الحدیث**، بی جا: بی تا
 - شهید اول، محمدبن مکی، (۱۲۷۲ق)، **ذکری الشیعہ**، چاپ سنگی، بی جا: بی تا
 - شیرازی، ابراهیم بن علی، (۱۴۰۶ق)، **اللمع فی اصول الفقه**، بیروت: عالم الکتب
 - صدوق، محمدبن علی، بن بابویه، (۱۳۹۸ق)، **التوحید**، قم: انتشارات جامعه مدرسین
 - _____، (۱۳۶۴ش)، **نواب الاعمال**، قم: انتشارات شریف رضی
 - _____، (۱۳۷۸ق)، **عیون اخبار الرضا علیه السلام**، تهران: انتشارات جهان

- _____، (۱۴۱۳ق)، **من لا یحضره الفقیه**، قم: انتشارات جامعه مدرسین
- _____ طباطبائی، سید محمدحسین، (بی تا)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: انتشارات جامعه مدرسین
- _____، (بی تا)، **مجمع البحرین**، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه طوسی، محمدبن حسن، (۱۳۹۰ق)، **الاستبصار**، تهران: دارالکتب الاسلامیه
- _____، (۱۴۱۴ق)، **الامالی**، قم: انتشارات دارالتقافه
- _____، (۱۳۶۵ش)، **تهذیب الاحکام**، تهران: دارالکتب الاسلامیه
- _____، (۱۳۸۰ق)، **تفسیر عیاشی**، تهران: چاپ خانه علمیه
- _____، ابن حجر (بی تا)، **فتح الباری بشرح البخاری**، بیروت: دارالمعرفه للطباعه والنشر
- _____، ابوحامد، (بی تا)، **المستصفی فی علم الاصول**، بیروت: دارالکتب العلمیه
- _____، محمدبن احمد، (۱۴۰۵ق)، **الجامع لاحکام القرآن**، بیروت: داراحیاء التراث العربی
- _____، قمی، علی بن ابراهیم، (۱۴۰۴ق)، **تفسیر قمی**، قم: مؤسسه دارالکتاب
- _____، کاشانی، ابوبکر بن مسعود، (۱۴۰۹ق)، **بدائع الصنائع**، پاکستان: المکتبه الحبیبه
- _____، کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۳۶۵ش)، **الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیه
- _____، مبارکفوری، (۱۴۱۰ق)، **تحفه الاحوذی فی شرح الترمذی**، بیروت: دارالکتب العلمیه
- _____، مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴ق)، **بحار الانوار**، بیروت: مؤسسه الوفاء
- _____، مسلم بن حجاج، (بی تا)، **صحیح مسلم**، بیروت: دارالفکر
- _____، نجمی، محمدصادق، (۱۴۱۹ق)، **أضواء علی الصحیحین**، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه
- _____، نسائی، احمد بن شعیب، (۱۳۴۸ق)، **السنن**، بیروت: دارالفکر
- _____، نوری، میرزا حسین، (۱۴۰۸ق)، **مستدرک الوسائل**، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام
- _____، هیثمی، نورالدین، (۱۴۰۸ق)، **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، بیروت: دارالکتب العلمیه.

Elucidating Hadith by Quran: Its Possibility and Examples

Ali-Akbar Kalantari¹

Received: 2013/12/28

Accepted: 2014/05/01

Abstract

The general attitude and common perception among Islamic intellectuals especially traditionists ,exegetes and jurisprudences is that it is hadith that can elucidate and interpret Qur'an , while Qur'an's role in this term for hadith has been neglected .Whereas taking into consideration the verses related to hadiths, it becomes clear that at times these verses clarifies the meaning of the narratives. The important instances of the Qur'an's contribution to a better understanding of hadiths are as follows: illuminating the authenticity of hadith, interpreting, consecrating and altering hadith and confirming its meaning.

Key words: Hadith Qur'an, Elucidating hadith by Qur'an.

¹- Assisstant professor at University of Shiraz

AAK1341@gmail.com